

# کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب *سطح*

مؤلف *عبدالله بن عباس*

مترجم

شماره قفسه *۱۷۷۲۹*



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

*۲۰۸۸۹۱*



*۱۷۷۲۹*  
*۲۰۸۸۹۱*

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مصحف الحارثی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۷۲۹



جمهوری اسلامی ایران

سازمان کتاب

۷۰۸۸۹۱



۱۷۷۲۹  
۶۸۸۸۱  
—————  
۱۶۷۷۰۲



این سبط بدیع الترتیب منع التکریب را در تائید ذات ملکوتی

صفیات حضرت اقدس مولی الموالی منوع المفاسد و المعالی ابوالاعلی

وسراج الامه علی بن ابیطالب سلام الله علیه و آله و ابناء المعصومین

در اوقاتی که حضرت حجه الاسلام آقای حاج شیخ الرئیس داماد مبارک <sup>بوده</sup> <sub>سزوده اند</sub>

مجلسیان که عیش باز با آواز <sup>مبغی</sup> کار بازم باد ف و ساز آواز

مطربکان امیان بسته و باز آواز <sup>در همه</sup> فضا صریح محرم راز آواز

عشرت نوروز را باده فراز آواز

جشن جمایون عید مانده زجم یاد کا

یزدان بر کس نسبت چون در آید <sup>باز</sup> خراج آورد همه را بهید را

از افاق خم کشید اختر با بشید <sup>خواست</sup> آشته اگر دختر حمشید را

دختر حمشید را خواهر خورشید را

مهرش نقد خرد گیت بجان خواست

سرو و گل آمد بباغ خرمی انداخت <sup>یکی</sup> بر انداخته یکی برافروخته

یکی نقد ساخته یکی بخند سوخته <sup>بر تن</sup> نورستان جامه نو دوخته

بلبل گویا بود طفل نو آموخته

کز پی تکرار درس همی سر آید هزار



زخار و خس شاه کیره پیراسته	بکلبان بلبان نشسته و خاسته
بزیرو بزم نغمه افروده و گاسته	ماشته دست صنع چاکمه خود خواسته
همه عروسان باغ بخوبی آراسته	
رومی چمن آبدار موی سپین بآبدار	
بر سر شان از حبش نثار درخته	بلعلها می خورشاب مشک ترانچه
خورد و مینا باغ بروی بزم نخته	انجم درخشنده شد ز خاک نخته
خوشه انکور بن تاک آونخته	
راست چو عقد پرن طارم زرنگار	

ای دل اندو بکین باکی افشوده	پنج و ورق در خسروان خشکی و مرده
آب رخ اهل دل ای دل من برده	تا نخوری غیر غم که تو قسم خورده
یکدم پنهان برار کر نه همی مرده	
زانکه زمین این مان و نفس آشکار	
باد سرافیل و شش آمد بافتح ضو	با نفسی روح بخش کرد بهاموین
زنده بیکدم نمود کیره اهل قبور	کاشن دار النعم بستان و اسرور
یاقه باشی اگر مرکز اک انشور	
می بشمر نو بجا رایه روز شمار	



شعار عباسیان من کرد و دو	رو بنی هاشمی پس شد و بنو
برز درونی پانی سپنج باد	سید نجفی طلب ز صیغه الله که
همی سرودم سر و شش حضرت می	
که می تماره سزد و بوشه فصل بها	
یا فقه نجاج صنع ز قصب راه	حریر الوان بیاع بر هر ستم تاه
باز شود تاه تاه از شبنم کاه	بیل بر روی گل می بتند تاه
لبک بکسار ما خنده کند قاه قاه	
ابر بکلزار ما کریه کند زار زار	

کریه او غنچه رشکفته خندان کند	سنبل سیراب راتاب و خندان کند
ز کس شاداب را کریه و شادان کند	فصل خنین صنوع می مرد میدان کند
اگر کند زحمی ابله و نادان کند	
نه پویشخ الریس فقیه حکمت شعار	
ای همه خوبان شمس و جود عیدم	سرو سهایون خرام ماه مبارک قدم
خیز و تعافل مکن غفلت آرندم	وقت سپیده دم است ز انجمن قدم
خون حریفان بخر باد و بدو دمبدم	
اگر صیحو می ز نیم می بکشد مانجان	



شاید در فردین ادمکافات دی	ساقی نشین ز پای باد به پنی بے
چونکه نه سیراب شد کام من از سحر	باید ریان کنی جان من از بهر
	هوش مرا دشمن است باد به بود هم می
	هوش را هم کارا صحنه می کار
تا زدی نفس غم نخت سیه پوش من	تا زدی دشت بی این دل پر حوسن
تا نشدی وز شب غصه هم انگو	کاش کشته بود چشم من و کوشن
	کاف جان من است فهم من و هوش من
	نخت برنج اندر دست جان من هویشا

زاینه دل ز دای بیاده زکار غم	نمی نرسد در بهار تنی کر غم
رسید دور خوشی گشت او در غم	کنون که کل بر مید بکش ز پا چار غم
	بر دباری فلک ز دوش دل با غم
	که عاقبت خرمی است یغنیه بر دبا
بطرف گلشن خرام سرو قیاپوش من	بان سیمین بن سمن ناکوش من
بجام کخسیر و خون سیاوش من	انده دی بهار همه اشوش من
	بیل با کل کنون دست در انوش من
	که یازده کیه کسید پای کل انتطا



مادره کشته با بهادر ف	با سرف بین تیر باران ف
کوه مکر بسته باز تع کشید از خلا	بچو علی ذوالفقار بحرب اهل خلا
شیر شکن در نبرد پیل فکن در مصاف	حید را در شکر صفدر مر حب شکار
شاه ولایت پناه خسر و ملک تمام	آمده با عقل کل در بهجه با مقدم
کاتب خط و جو و صاحب لوح و قلم	رایت توحید را کرد و بکیمیا علم
بر همه کاینات علی ولی انعم	بر سر خوان عطا ش خلق جهان زیر خوا

نقطه ام الکتاب فاتحه فیض جو	نکته حسن المآب خاتمه سر و جو
حاکم بوم الحساب ناظم بوم الور	معنی فضل الخطاب مقصد غیب و شهو
اول قوس نول آخر قوس صعود	سهمه انبیا ظهور پروردگار
دقیراجاد را طراز عنوان علی است	بسیرت آدمی صورت رحمن علیست
بناش نور و حی شریک قران علیست	بمحکات نبی صراط و میزان علیست
بصدق دین نبی دلیل و برهان علیست	که گز نه تصدیق وی دین نشدی استوا



یک اصل قدیم خسته فرج کرم	بیروی دست او قوی است شمع قوم
بسم الکتاب اوست حکیم	که جز صراط علی نیست ره مستقیم
ز برق تیش شود کوه کران دل و نیم	
نیست فقی چون علی سیف چون <sup>ذوالقفا</sup>	
ضع بن افسرده بود ز کار افتاد	لب زخمن بسته بصمت واداد
ز جام غمی رسید بکام جان دود	نطق مرا باز کرد برادی آزاده
بانس ناشی ستوده شه زاده	
محمد بن علی سید والا تبار	

چون روح القدس آمد مساز	بدان نظم و شرفیت کن انبار من
گرفت میکس جهان بلند آوار من	اگر چه زمین بر رایت هنوز پرواز من
بصدق دعوی همین قصیده اعجاز من	
هر که تواند سخن بگوید بسیار	
فروزه ایزدی طبع منیر من است	بهر روش از سخن خرد منیر من است
قوافی صعب و سخت حکم پذیر من است	اگر ندانی چرا سخن اسیر من است
از آنکه اندر بیان علی امیر من است	
اوست امیر کلام من از پیش بسیار	



سلطان دین خدیو مصیرین		بهار و احباب تو بخت غایت مکن	
شکفته مانند گل بموسم فرود		بحر می و خوشی چو سبیل و یاسمین	
همیشه اعدای تو بضیق و اندوه قرین		غنیه صفت تنگدل لال سمت و اعداء	
ای انکه در این ملک سرفراز توئی		ار و در سخن سخن و سخن ساز توئی	
بپذیر ز من چسبانه ممتازی		در دولت و ملت ای که ممتاز توئی	
ابراهیم مقدم الایام		بمختور عالی تقدیم داشت برسم سونیر چهارم خرداد ۱۳۲۵	

